

درآمدی جدید به معرفت‌شناسی نوین

□ *Modern Epistemology: A New Introduction*

□ **Nicholas Everitt & Alec Fisher**

□ **McGraw-Hill, Inc. 1995**

نیکلاس اوریت استاد فلسفه در دانشگاه وست انجلیا است و آلیس فیشر نیز استاد منطق، فلسفه و تفکر نقدی در دانشگاه وست انجلیا است. برخی ویژگی‌های این کتاب عبارت‌اند از: نویسندگان در ضمن سیزده فصل و دو ضمیمه با بکارگیری زبان ساده، استفاده از مثال‌های متعدد و افزودن تمرین‌هایی به پایان هر فصل کوشیده‌اند کتاب را به متنی خودآموز برای فراگیری مباحث معرفت‌شناسی تبدیل کنند. در این کتاب به نقش دانش منطق در مباحث معرفت‌شناسی توجه خاصی شده است. تاثیر پذیری نویسندگان کتاب از آرای لودویگ ویتگنشتاین به‌ویژه در زمینه زبان خصوصی، دیدگاه‌های ویلیارد کوااین به‌ویژه در بحث رد تمایز تحلیلی و ترکیبی و معرفت‌شناسی طبیعی شده آراء ریچارد رورتی مشهود است. حال گزارشی اجمالی از مطالب کتاب را از نظر می‌گذرانیم. فصل اول با عنوان «معرفت‌شناسی چیست؟» شامل سه بخش می‌شود. بخش نخست به بیان چستی نظریه معرفت می‌پردازد. در بخش دوم به مساله رابطه معرفت‌شناسی با هستی‌شناسی توجه شده و بخش سوم مطالبی درباره معرفت نسبت به موجودات مادی، اذهان، اشیای انتزاعی، مکان و زمان مطرح شده است.

فصل دوم تحت عنوان «تعریف معرفت قضیه‌ای به باور صادق موجه» با تقسیم معرفت به مهارت، معرفت از راه آشنایی و معرفت قضیه‌ای آغاز می‌شود و در ادامه نویسندگان به تفصیل فرایند تحلیل مفهومی را در قالب یک مثال توضیح می‌دهند و تأکید می‌کنند که هدف تحلیل مفهومی «ارائه شروطی است که برای یک مفهوم هر کدام از آن‌ها ضروری و جملگی کافی باشند».

سپس نویسندگان در تحلیل مفهوم معرفت دو شرط «باور» و «صدق» را به اختصار و شرط «توجیه» را با تفصیل بررسی می‌کنند. به نظر نویسندگان توجیه بر سه قسم است: واقعی، پیامدی و معرفتی. توجیه واقعی آن است که باوری را موجه بدانیم چون صادق از کار در آمده است. توجیه پیامدی آن است که لوازم و پیامدهای یک باور برای شخص یا مجموعه از افراد سودمند باشد و توجیه معرفتی داشتن دلیل محکم بر صدق یک باور است. از این میان آن چه باور صادق را تبدیل به معرفت می‌کند توجیه معرفتی است. نویسندگان در ادامه با طرح اشکال گیتته بر تعریف رایج معرفت را مطرح می‌کنند که مواردی را می‌توان یافت که «باور صادق موجه» هست ولی معرفت محسوب نمی‌شود. در ادامه دو پاسخ به اشکال گیتته مطرح شده؛ در پاسخ اول پیشنهاد شده است که توجیه باید «کامل» باشد یعنی صاحب باور برای دستیابی به توجیه دقت کاملی اعمال کند تا از بروز خطا و اشتباه در فرایند توجیه در امان بماند. دشواری این قید آن است که از یک سو برای رد موارد نقض گتته باید بسیار پیچیده تفسیر شود و از سوی دیگر این پیچیدگی، تعریف معرفت را از کاربرد متعارف دور می‌سازد به گونه‌ای که کمتر باور صادقی را می‌توان یافت که توجیه کامل داشته باشد.

اما پاسخ دوم؛ باور صادق باید دارای توجیه «نقض ناپذیر» باشد. «باور S به p توجیه نقض ناپذیر دارد اگر و تنها اگر واقعیت دیگری مانند q در کار نباشد که در صورت باور کردن S به آن، دیگر در گرویدن به p موجه نباشد». اما چه زمانی می‌توانم پی ببرم که نقضی متوجه باور من نمی‌گردد؟ نویسندگان با پاسخ منفی به این پرسش اصل نیاز به توجیه را زیر سوال می‌برند: «داشتن توجیه خواه محکم یا کامل یا نقض ناپذیر نمی‌تواند برای معرفت ضرورت داشته باشد».

در فصل سوم سه نظریه دیگر در باب توجیه مطرح می‌گردد: نظریه اطمینان‌گرا، نظریه علی و نظریه پی‌گیر. نظریه اطمینان‌گرا به اختصار چنین است: S می‌داند که p اگر و تنها اگر اولاً p صادق باشد. ثانیاً S باور داشته باشد که p و ثالثاً باور S به p با روش اطمینان‌آوری به دست آمده باشد. روش اطمینان‌آور روشی است که در همه موارد حتی در شرایط فرضی اطمینان‌آور باشد. اما تعیین شرایط فرضی خود مشکل پیچیده‌ای است که به راحتی نمی‌توان بدان پاسخ گفت، علاوه بر این روش اطمینان‌آور در چه قلمروی می‌تواند اطمینان‌آور باشد؟ و اصولاً چگونه می‌توان روش‌های مختلف را از یکدیگر بازشناخت؟

پس از ناکامی نظریه اطمینان‌گرا نوبت به نظریه علی می‌رسد که طبق آن S می‌داند که p اگر و تنها اگر اولاً p صادق باشد، ثانیاً S به p باور داشته باشد و ثالثاً محتوای p از نظر علی به نحو مناسبی با باور S به p مرتبط باشد. به اعتقاد نویسندگان روابط علی میان اشیاء و در بستر زمان بر قرار هستند، از این رو اولین اشکال نظریه علی آن است که برخی از معرفت‌های ما باورهای مربوط به حوادثی هستند که در لحظه یا یک دوره زمانی رخ نمی‌دهند. در ثانی برخی از باورها به موضوعاتی تعلق دارند که علت آنها در آینده رخ خواهد داد و علاوه بر این چگونه می‌توان علت باور کردن به یک قضیه را تشخیص داد؟ پس از این نظریه نیز کاری ساخته نیست. اما نظریه پی‌گیر؛ نوزیک در تعریف توجیه پیشنهاد کرده است که: S می‌داند که p اگر و تنها اگر اولاً p صادق باشد، ثانیاً S به p باور داشته باشد و ثالثاً اگر p صادق نمی‌بود S به آن باور نمی‌کرد. به نظر نویسندگان کتاب این نظریه منوط به توسل جستن به فهم شهودی است ولی اگر بنا است که به فهم شهودی متوسل شویم در این صورت برای تحلیل مفهوم معرفت همان درک شهودی کافی بود دیگر نیازی به ارائه تحلیل‌های پیچیده وجود نداشت. پس از بررسی این سه نظریه نویسندگان به این نتیجه می‌رسند که هیچگونه تحلیل قابل قبولی از مفهوم معرفت وجود ندارد.

در فصل چهارم «باور» به باور قضیه‌ای، باور کردن به چیزی و باور کردن چیزی تقسیم می‌شود. باور قضیه‌ای یعنی شخص به قضیه‌ای باور داشته باشد. باور کردن به چیزی، مانند آن که فرهاد به فرهاد باور دارد؛ یعنی فرهاد فرهاد را شخص راست‌گویی می‌داند. باور کردن چیزی، نظیر آن که فرهاد به رستاخیز باور دارد، فرهاد واقع شدن رستاخیز را قبول دارد. باور قضیه‌ای دارای دو حیثیت است: حالت باور و متعلق باور. حالت باور حالتی است که در زمان مشخصی و در پی فرایند معینی برای شخص حاصل می‌شود و متعلق باور عبارت است از قضیه‌ای که شخص مفاد آن را پذیرفته است. حالت باور حالت روانشناختی است و به خود شخص اختصاص دارد. ممکن است در مواردی از حالت باور خود غافل باشیم و چه بسا هیچ‌گاه آگاهانه در برخی از باورهای خود تأمل نکرده باشیم حتی ممکن است در مواردی باورهای خود را باور به حساب نیاوریم، مثلاً در انتخابات شکست خورده باشیم لیکن منکر چنین باوری شویم. وجود باورهای ناخودآگاه زمینه را برای پذیرش استنتاج‌های ناخودآگاه فراهم می‌کند.

در ادامه نویسندگان مساله رابطه باور و توجیه را مطرح می‌کنند و دو علت برای ترجیح باورهای موجه بر باورهای غیر موجه بیان می‌کنند: اولاً به طور کلی علاقه داریم که باورهایمان

صادق باشند. ثانیاً به هر حال بود یا نبود توجیه له یا علیه یک قضیه در باور کردن من به آن مؤثر است. سپس نویسندگان نظریه‌های توجیه را به چهار دسته تقسیم می‌کنند: نظریه‌های هنجاری و استنتاجی، نظریه‌های هنجاری و غیر استنتاجی، نظریه‌های غیر هنجاری و استنتاجی، نظریه‌های غیر هنجاری و غیر استنتاجی. نظریه‌های هنجاری نظریه‌هایی هستند که توجیه را از راه ارجاع به برخی مفاهیم هنجاری نظیر «گواهی خوب» تبیین می‌کنند. اما در نظریه‌های غیر هنجاری بر رابطه میان توجیه و صدق تأکید می‌شود. اشکال نظریه‌های هنجاری این است که یا باید در ارائه معیاری برای توجیه از تبیین‌های غیر هنجاری استفاده کنند یا آن که نظریه خود را در ابهام رها سازند.

نظریه‌های استنتاجی نظریه‌هایی هستند که معرفت را محصول به کارگیری یک استنتاج خواه قیاسی یا استقرایی می‌دانند. اما نظریه‌های غیر استنتاجی؛ دو نظریه از این دست عبارت‌اند از: نظریه اطمینان‌گرا و نظریه علی. طبق نظریه اطمینان‌گرا باوری موجه است که از روش اطمینان‌آور به دست آمده باشد. این نظریه معیار توجیه را روشی می‌داند که اکثر باورهای حاصل از آن صادق باشد لیکن برای اطمینان‌آور دانستن یک روش میزان پاسخ‌های صادق بالفعل معیار است یا میزان پاسخ‌های صادق بالقوه؟ اصولاً چگونه می‌توان روش‌های مختلف را از هم بازشناخت تا یکی را اطمینان‌آور و دیگری را غیر اطمینان‌آور دانست؟ در نظریه علی باوری موجه شمرده می‌شود که معلول باور موجه دیگری باشد. ضعف عمده این نظریه آن است که بر پایه مفهوم علیت استوار گشته که خود مناقشات فراوانی را در فلسفه به دنبال داشته و ابهام‌های آن به این نظریه نیز سرایت خواهد کرد.

عنوان فصل پنجم عبارت است از «مبناگری در باب باورهای تجربی». در برخی نظریه‌های توجیه ادعا شده که باوری موجه است که از باور موجه دیگری به دست آمده باشد. حال باور قبلی خود بر اساس چه باوری موجه گردیده است؟ و این پرسش ادامه می‌یابد. در صورتی که نقطه اتکایی برای توجیه نیابیم یا با مشکل دور برخورد می‌کنیم یا با مخمصه تسلسل مواجه می‌شویم. مبناگری تلاشی است برای رهیدن از مشکل دور و مخمصه تسلسل. طبق مبناگری روند پرسش مذکور تا آن جا ادامه می‌یابد که به باورهایی برسیم که دیگر ملزم نیستیم برای توجیه آن‌ها در جستجوی باور دیگری باشیم. بسته به این که چنین باورهایی حاصل از ادراک عقلی باشند یا تجربه، مبناگری به دو قسم مبناگری عقلی و تجربی تقسیم می‌شود. برای فهم مبناگری تجربی باید تمایز میان باورهای پیشینی و تجربی را به خوبی در یابیم. مراد از قضیه تجربی همه انطباعاتی

است که از حواس پنج‌گانه، حواس باطنی و درون‌نگری حاصل می‌شود. قضیه پیشینی هر قضیه‌ای است که از راه تجربه به دست نیامده باشد. طبق میناگروی تجربی تجربه می‌تواند در فراهم کردن توجیه نقش داشته باشد ولی خود نیاز به توجیه نداشته باشد. حال میناگروی تجربی را می‌توان به دو گونه مختلف تقسیم کرد: میناگروی سطحی و میناگروی عمیق. در میناگروی سطحی آن چه مبنای مجموعه باورهای موجه قرار می‌گیرد عبارت است از تجربه متعلق به جهان خارجی و فیزیکی، مانند دیدن قلم روی میز. به ادعای میناگروی عمیق باورهای تجربی متعلق به جهان خارجی و فیزیکی خود مبتنی بر باورهای درونی و ذهنی است. دلیلی که میناگروی عمیق را واداشته تا از ابتدای باورهای موجه بر تجربه‌های مربوط به جهان خارجی و فیزیکی چشم‌پوشد خطای حواس است.

نویسندگان در مقام نقادی میناگروی عمیق سه اشکال را مطرح می‌کنند. اولاً آیا ذهن نیز جزئی از جهان خارج محسوب می‌شود یا نه؟ ثانیاً میناگروی عمیق در ارائه مبنایی برای مجموعه باورهای موجه ناچار است از زبان خصوصی استفاده کند که طبق دیدگاه ویتگنشتاین تحقق چنین زبانی محال است. ثالثاً تفسیر هر گونه ادراک حسّی خواه مربوط به جهان خارجی فیزیکی یا غیر آن منوط به داشتن اطلاعاتی قبلی است. از این رو اثبات جهان خارجی و فیزیکی منوط به داشتن اطلاعاتی نسبت به جهان خارجی و فیزیکی است. اشکال هر دو قسم میناگروی این است که احساس‌ها از دو حال خارج نیستند یا وجود دارند یا وجود ندارند. بنابراین دیگر نمی‌توان از صادق بودن یا نبودن احساس‌ها سخن گفت، در حالی که پیش‌شرط هر گونه باوری وجود قضیه است و قضیه باید یا صادق باشد یا کاذب.

فصل ششم: با عنوان «میناگروی در باب باورهای پیشینی» شامل چهار بخش می‌شود: بدیهی به عنوان مبنای باور پیشینی، میناگروی در سه قلمرو پیشینی، اشکال‌هایی به میناگروی پیشینی، نارسایی میناگروی پیشینی، نارسایی میناگروی. فصل هفتم: عنوان این فصل چنین است «تبیین نظریه‌های انسجام‌گرا در باب توجیه» و به شش موضوع می‌پردازد که عبارت‌اند از: استعاره‌های کلبه سرخ پوستی، تار عنکبوت و جدول کلمات متقاطع، تقابل انسجام‌گرایی و میناگروی، مراد از انسجام چیست؟ سازگاری و تبیین، انسجام و سازگاری، سازگاری اشکال به تمایز تحلیلی و ترکیبی، دیدگاه لهر به انسجام‌گرایی.

فصل هشتم: نویسندگان عنوان این فصل را «یک ارزیابی از انسجام‌گرایی» قرار داده‌اند و در این فصل نخست چهار اشکال به انسجام‌گرایی را مطرح کرده‌اند و در ادامه به پاسخ از این اشکال‌ها پرداخته‌اند و در پایان نیز اشکال‌هایی را نیز به انسجام‌گرایی لهرر وارد کرده‌اند. فصل نهم: این فصل کتاب به بررسی «مشکلات استنتاج قیاسی» اختصاص دارد و شامل هفت بخش می‌شود: طرح بحث استنتاج، تقابل میان استدلال قیاسی و استقرایی، مشکل تعیین استدلال قیاسی، مبنای گروهی و بداهت، چستی معنا و جدول صدق، جدول ارزش، معضل نهایی. فصل دهم: عنوان این فصل عبارت است از: «مسئله استقراء» و شامل پنج بحث می‌شود: شیوه‌های طرح مسئله استقراء، توجیه استقراءهای تعمیمی، راه حل پوپر، دو تقریر جدید از مساله استقراء، جمع‌بندی مساله استقراء.

فصل یازدهم با عنوان «ادامه مساله استنتاج» به شش مساله می‌پردازد: رد تقسیم‌ثنائی قیاس/استقراء، پیامد انسجام‌گرایی کواین، گودمن و تعادل تامل‌آمیز میان استنتاج‌ها و اصول، چرخش کانتی، اطلاعات پیش‌زمینه ای و استنتاج، ارتباط میان استنتاج و استقراء. فصل دوازدهم: نویسندگان عنوان «کواین و معرفت‌شناسی طبیعی شده» را برای این فصل برگزیده‌اند. این فصل شامل هفت بخش می‌شود: رابطه انسجام‌گرایی و معرفت‌شناسی طبیعی شده، سه نکته علیه معرفت‌شناسی سنتی، دیدگاه کواین، سه ویژگی معرفت‌شناسی طبیعی شده، تفاوت میان معرفت‌شناسی سنتی و معرفت‌شناسی طبیعی شده، تقریر جدیدی از معرفت‌شناسی طبیعی شده، سه گونه معرفت‌شناسی طبیعی شده. فصل سیزدهم: نویسندگان این فصل را به بررسی «دیدگاه رورتی در مورد فلسفه و آینه طبیعت» اختصاص داده‌اند. برخی فرازهای این فصل عبارت‌اند از: رد مفهوم سنتی از فلسفه، طرح برداشت اجتماعی از معرفت، رد اصلاح‌ناپذیری تجربه حسّی، منبع قطعیت ریاضیات، بررسی تمایز ضروری/ممکن.